

شهروند کیست؟



شهروندی از جمله مفاهیمی است که از دوران یونان باستان و در کتب سیاسی مهم وجود داشته و مورد نظر قرار گرفته و در هر دوره‌ای باتوجه به شرایط اجتماعی و نظم سیاسی تعریف تازه پیدا کرده، اما این تعریف تازه، سبب از دست رفتن نقش کلیدی‌اش در جریان‌های اجتماعی نشده است.

شهروندی از جمله مفاهیمی است که از دوران یونان باستان و در کتب سیاسی مهم وجود داشته و مورد نظر قرار گرفته و در هر دوره‌ای باتوجه به شرایط اجتماعی و نظم سیاسی تعریف تازه پیدا کرده، اما این تعریف تازه، سبب از دست رفتن نقش کلیدی‌اش در جریان‌های اجتماعی نشده است. تا همین روز و در نظر متفکران معاصر، هنوز شهروندان و حقوق آنها، اصلی‌ترین مساله مورد بررسی و نظریه پردازی است.

از سوی دیگر شهروندی و تعاریف آن و همچنین تحقیق در حقوق شهروندی، از کلیدی‌ترین مفاهیم مورد نظر فیلسوفان است. آنها با تبیین نظر خود در این موارد، تأثیرات بزرگی بر تحولات عینی اجتماعی و تغییرات عمده سیاسی و فرهنگی داشته‌اند. آنچه امروز به عنوان شهروند و حقوق مترتب بر او می‌شناسیم، نتیجه همین نظرات و تطورشان در طول تاریخ بوده است. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده‌ای کوتاه از مهم‌ترین نظرات فیلسوفان سیاسی درخصوص شهروندی است.

نکته جالب اینجاست که برخی از این دیدگاه‌ها امروزه، حتی برای افرادی که کمترین آشنایی با مفهوم شهروندی دارند، غیر قابل قبول است، این خود اهمیت علم به سیر مبانی شهروندی را می‌رساند مساله قابل توجه دیگر این که سیستم سیاسی - اجتماعی غرب، با این پیشینه فکری دیرین، نیز گاه مطالبه حقوق شهروندی را به‌خشن‌ترین راه پاسخ می‌دهد.

شریک قدرت

ارسطو (322-384 پیش از میلاد مسیح) شهروندان را کسانی می‌دانست که در قدرت شریک باشند. به همین دلیل شهروندی جز در نظام مردمسالار در همان شکل یونان باستان معنی نداشت. در کتاب سیاست و حتی در پاره‌ای گفتارهای اخلاق نیکوماخوس، ارسطو شهروند و موقعیت انواع افراد را در دولت شهر و در نسبت با سیاست برمی‌شمارد. شهروند نزد ارسطو کسی بود که در قدرت و تصمیمات مهم تأثیر داشت و حق او همراه با رسیدنش به آن مقام الزامی می‌نمود. شهروند کسی است که صلاحیت مشارکت در قدرت شورایی و قضایی را داشته باشد. جمع اشخاص وقتی در یک جامعه به اندازه‌ای برسد که بسنده باشد آنگاه دولت شهر شکل می‌گیرد. یعنی دولت شهر فقط با شهروندان است که ساخته می‌شود و نه اراده فردی.

شهروند خوب، شهروند بد

قدیس آگوستین (354-430 پس از میلاد) در اثر مشهورش شهر خدا درباره 2 نوع دولت شهر صحبت می‌کند؛ دولت شهر زمین و دولت شهر خدا. دولت شهر زمین براساس منافع و مالکیت است و افقی فراتر از این امور ندارد، اما دولت شهر خدا افقش ابدیت است. دولت شهر خدا باید الگوی دولت شهر زمین قرار گیرد. آگوستین می‌گوید عشق به خود تا خوار شمردن خدا دولت شهر زمین را بنا می‌گذارد و عشق به خدا تا خوار شمردن خود دولت شهر آسمان را تشکیل می‌دهد. طبیعی است در چنین دیدگاهی شهروند خوب و عاشق خداست که شهر خدا و دولت شهر آسمانی را بنا می‌نهد. شهروندان دولت شهر آسمانی نیکوکار، خدمتگزار یکدیگر و فرمانبردارند، اما ساکنان دولت شهر زمینی اهل فساد و دروغ.

نیاز شهروند به شرایط آزاد و برابر

از نظر هابرماس (1929) که جامعه مدنی مهم‌ترین اصل فلسفه اوست، شهروند قهرمان اصلی در جامعه و تقویت جامعه مدنی است. جامعه مدنی به عنوان اساس تصمیم‌گیری‌های شهری در یک فرآیند جمعی مشارکت فعالانه شهروندان را در شرایطی آزاد و برابر می‌طلبد. شهر مدرن در این نگاه بدون جامعه مدنی و جامعه مدنی بدون شهروند ایجاد نخواهد شد.

هابرماس معتقد است برای دستیابی به فضای عمومی که لازمه جامعه مدنی است، نیازی به فروپاشی انسجام سیاسی و اجتماعی و نهادهای بورژوازی نیست بلکه باید نهادهای دموکراتیک درون جامعه را تقویت کرد و به شهروندان فعال برای حضور در این نهادها بها داد.

یکی از نخستین نظریه پردازانی که به رابطه فرد و نظم سیاسی در دوره مدرن توجه کرد توماس هابز بود. دغدغه اصلی هابز امنیت و نظم بود و بیشتر بر حقوق شخص حاکم توجه داشت. او با توجهی که به نظم اجتماعی داشت فرد را فقط تبعه یک دولت می دید و شهروند بودن برایش به همین معنا بود، اما همین نظرات هابز (1679-1588) اهمیت زیادی داشت. بسیاری از آراء او به مفهوم توسعه یافته تر از شهروندی انجامید. هابز معتقد بود فرد از رابطه مستقیم با دولت بهره مند می شود و از توانایی و قدرت برابری برای برهم زدن نظم اجتماعی برخوردار است.

شهروندی؛ پایانی بر جنگ ها

کانت (1724-1804) معتقد بود آزادی حقی طبیعی نیست، بلکه به مانند خواست برابری از حقوق عقلانی انسان است و زمانی معنا دارد که انسان از حالت طبیعی بیرون آید و به حالت مدنی (عقلانیت) دست یابد. شهروند شدن انسان ها بر پایه قراردادی اجتماعی برای تنظیم روابط و عدم تعارض است. شهروندی به معنای پایان بخشیدن به جنگیدن برای یافتن حداکثر آزادی برای خود و محدود کردن حداکثر آزادی دیگران است. لذا شهروندی همراه با قانون است که آزادی و استقلال را تضمین کرده و انسانی را که به طور طبیعی اجتماعی نیست اجتماعی می کند. سه موضوع، الزامی و از حقوق اساسی شهروند است: اختیار قانونی (شهروند فقط از قانونی که با آن موافقت کرده است، پیروی می کند)، استقلال مدنی (هستی و بقای شهروند فقط ناشی از حقوق استعدادهای خود اوست) و تساوی مدنی (شهروند با دیگران در حالت تساوی قرار دارد و هیچ تبعیضی بین آنها نیست).

فقط مردان

هگل که جایگاه خاصی برای دولت قائل بود و جامعه مدنی را چیزی بین دولت و خانواده می دانست، دولت تنها را برای پایه گذاری فراگیر شهروندی کافی می دید. شهروند هگل پس از این که زیاد وابسته به دولت ایده آل هگل بود بنا به تعریف تنها مرد هم بود. یعنی در تفکر او این پدر بود که به دنیای بیرون پا می گذاشت و همسر پاکدامن ساکن دنیای خانواده، دنیای طبیعی (پیشاشهری) و خصوصی بود. لذا دنیای عمومی و خصوصی در تفکر هگل (1770-1831) به عکس تفکر دیگر متفکران مدرن و نظریه پردازان شهروندی با هم فاصله داشت. هر دو دنیا ضروری، اما فقط شهروندی که به دنیای اجتماعی فراتر از خانه راه می یافت از موقعیتی قابل قبول برخوردار می شد و این شهروند بنا به تعریف مرد بود.

شهروند در مقابل پادشاه

از نظر روسو (1724-1778) در کتاب دوران سازش قرارداد اجتماعی شهروندی نقیض منطقی سلطنت بود؛ مشارکت مستقیم آحاد شهروندان که در نتیجه آن دولت تجسم خواست آنها می شد. این تعریف شهروندی در مقابل سلطنت از سوی روسو، به میزان زیادی حاصل نفرت از دربار بود که مفاهیم شهروندی در انقلاب فرانسه (1792 - 1789) از آن بر می خاست. یعنی شهروندی و مفاهیم اش نوعی حمله به سلطنت مطلقه هم بود. از نظر روسو شرط لازم شهروندی استقلال بود و به همین دلیل در این دیدگاه زنان و فقرا نمی توانستند واجد شرایط شهروندی شوند.

شهروندی، نیازمند جامعه ای پر قدرت

جان لاک (1632-1704) اندیشه رابطه مستقیم مساوات طلبانه فرد با دولت را برای ایجاد نظریه شهروندی حقوق محور مطرح کرد. او میان فرد و دولت رابطه ای ساختاری را برقرار می داند. همچنین بین دغدغه حفاظت و امنیت که مورد توجه هابز بود با حقوق حیات، آزادی و مالکیت که به عقیده لیبرال ها مبانی تحقق نفع شخصی هستند توازن برقرار کرد. لاک تحقق شهروند را در گذر از وضع طبیعی به شرایط مدنی و قدرت، توافق اجتماعی می داند. شهروندی یعنی در جامعه بودن و انسان برای شهروند شدن به جامعه ای پر قدرت نیاز دارد چرا که دولت بر آمده از توافق جمع و تحت کنترل جامعه مدنی، بهتر می تواند از منافع افراد دفاع کند.